

# نئولیبرالیسم پیشرفت خواه چیست؟

مباحثه قلمی نانسی فریزر و جوانا برنر - متن کامل

## پایان نئولیبرالیسم پیشرفت خواه (1)

نوشته: نانسی فریزر

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۵۱۶۳



انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا بیانگر یکی از سلسله شورش‌ها و خروش‌های سیاسی شگرفی است که خیر از سقوط هژمونی نئولیبرال می‌دهند. این شورش‌ها شامل رأی به برگزیت در بریتانیا، عدم پذیرش اصلاحات رنزی در ایتالیا، کمپین انتخاباتی برنی سندرز برای نامزدی حزب دموکرات در آمریکا و حمایت فزاینده از جبهه ملی در فرانسه می‌باشد. اگرچه این دسته از شورش‌های انتخاباتی به لحاظ ایدئولوژی و هدف با یکدیگر متفاوت هستند اما اماج مشترکی دارند: همه آن‌ها در پی نفی جهانی‌سازی شرکتی و کورپوراتیو، نئولیبرالیسم، و تشکیلات سیاسی هستند که از این روندها پشتیبانی کرده‌اند. در همه این موارد رأی‌دهندگان به ترکیب مهلک ریاضت اقتصادی، تجارت آزاد، وام‌های غارتگرانه و کار بی‌ثبات با حقوق بد که خصیصه‌های

سرمایه‌داری مالی امروز هستند، «نه» می‌گویند. رأی آن‌ها پاسخی به بحران‌های ساختاری این فرم از سرمایه‌داری است که نخستین بار همزمان با سقوط نظام مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ به طور کامل بروز یافت. تاچندی قبل پاسخ عمده به این بحران اعتراض چشمگیر و پر جنب و جوش اجتماعی، اما تا حد زیادی زودگذر بود. در عوض سیستم‌های سیاسی نسبتاً مصون به نظر می‌رسیدند و حداقل در کشورهای سرمایه‌داری قدرتمندی مانند ایالات متحده، انگلستان و آلمان هنوز توسط کارگزاران و نخبگان حزبی کنترل می‌شدند. امواج‌های عظیم شوک انتخاباتی در کل جهان، از جمله در دژهای سرمایه‌داری جهانی، طنین انداخته است. آن دسته از افرادی که به ترامپ رأی دادند، مانند آن‌هایی که به برگزیت و علیه اصلاحات ایتالیایی رأی دادند، در واقع در برابر اربابان سیاسی خود قیام کرده‌اند. آن‌ها با دهن کجی در برابر تشکیلات حزبی، نظامی را که موجب فرسایش شرایط زندگی‌شان در طول سی سال گذشته شده است، رد و نفی کرده‌اند. اصلاً جای تعجب ندارد که آن‌ها دست به چنین کاری زده‌اند، بلکه عجیب این است که چرا چنین واکنشی از سوی آن‌ها با تأخیر اتفاق افتاد.

با این وجود پیروزی ترامپ تنها شورشی علیه نظام سرمایه‌داری جهانی نیست. چیزی که رأی‌دهندگان به ترامپ، پس زدن صرفاً نئولیبرالیسم نبود، بلکه نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه بود. این ممکن است ترکیب متناقضی به نظر رسد، اما این واقعیت هر چند ناخوشایند صفت‌بندی سیاسی است که کلید درک نتایج انتخابات ایالات متحده و شاید برخی از تحولات در جاهای دیگر را در دست دارد. نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه در فرم آمریکایی‌اش از یک طرف همراه و هم‌پیمان جریان‌های اصلی جنبش‌های اجتماعی جدید (فمینیستی، ضدنژادپرستانه، کثرت‌گرایی فرهنگی و دفاع از حقوق دگرباشان جنسی) است، و از طرف دیگر متحد بالاترین سطوح بخش‌های تجاری «نمادین» و خدمات‌محور (وال‌استریت، سیلیکون ولی و هالیوود) به شمار می‌رود. در این اتحاد، نیروهای پیشرفت‌خواه به طور موثری به نیروهای شناسنده سرمایه‌داری به ویژه سرمایه‌مالیه‌گرا پیوسته‌اند. هر چند ناخواسته، اما اولی جاذبه خود را به دومی قرض می‌دهد. در حال حاضر، ارمان‌هایی چون کثرت‌گرایی و توانمندسازی، که در اصل در خدمت اهداف متفاوتی قرار دارند، سیاست‌هایی را خوش‌نما می‌سازند که کارخانه‌های تولیدی و آنچه که زمانی زندگی طبقه متوسط را تشکیل می‌داد نابود می‌کنند.

نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه طی سه دهه اخیر در ایالات متحده گسترش یافت و با ریاست‌جمهوری بیل کلینتون در انتخابات سال ۱۹۹۲ تثبیت شد. کلینتون مهندس و پرچمدار اصلی «دموکرات‌های جدید» و معادل آمریکایی «حزب کارگر جدید» بلر بود. او به جای ائتلاف نیودیل بین کارگران کارخانه‌های تولیدی که اتحادیه تشکیل داده بودند، آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و طبقات متوسط شهری، پیوند و اتحاد جدیدی بین کارآفرینان، حومه‌نشینان، جنبش‌های اجتماعی جدید و جوانان جعل کرد که همگی برای نشان دادن خصیصه‌های مدرن و پیشروشان بر تفاوت و گوناگونی، کثرت‌گرایی فرهنگی، و حقوق زنان تأکید می‌کردند. اگرچه دولت کلینتون چنین مفاهیم پیشرویی را تأیید می‌کرد اما به استقبال وال‌استریت نیز می‌شتافت. این دولت با چرخش اقتصاد به سمت گل‌دمن ساکس، نظام بانکی را مقررات‌زدایی کرد و برای پیشبرد معاهدات تجارت آزاد که صنعت‌زدایی را تسریع می‌کرد، به مذاکره نشست. در این بین آنچه به فراموشی سپرده شد، منطقه راست بِلت (Rust Belt)

بود که زمانی سنگر سوسیال دموکراسی نیودیل محسوب می‌گشت و اکنون جایی است که رأی‌های مجمع نمایندگان را تقدیم ترامپ کرد. منطقه یادشده همراه با مراکز صنعتی جدیدتر جنوب، در طی دو دهه گذشته ضربات عمده توسعه لگام گسیخته مالیه‌گرایی را متحمل شدند. سیاست‌های کلیتون که توسط جانشینان او از جمله باراک اوباما پی گرفته شد، به تنزل شرایط زندگی تمام کارگران، خصوصاً کارگرانی که در تولید صنعتی کار می‌کردند، منجر شد. به طور خلاصه، کلیتون‌بیسیم در تضعیف اتحادیه‌ها، کاهش دستمزد واقعی، افزایش بی‌ثباتی و عدم امنیت شغلی، زوال دستمزد خانوادگی و در عوض ظهور خانواده‌هایی که باید دو نفر در آن کار کنند، سهم و مسئولیت سنگینی بر عهده دارد.

همانطور که آخرین نکته مذکور نشان می‌دهد، حمله به تأمین اجتماعی را در لافاهه کاریزمایی‌هایی بخش که از جنبش‌های اجتماعی جدید به وام گرفته می‌شد، پیچیدند. در طول سال‌هایی که تولید کارخانه‌ای بمباران شد، کشور در صحبت از «تفاوت و تكثر»، «توانمندسازی» و «عدم تبعیض» غرق شد. این اصطلاحات «پیشرفت» را به جای برابری، با شایسته‌سالاری پیوند زدند و در عوض اینکه سلسله مراتب را براندازند، «رهایی» را با چیزی معادل گرفتند که عملاً تنها ترقی گروهی کوچک از نخبگان «با استعداد» زن، اقلیت‌ها و دگرباشان جنسی در سلسله مراتب کورپراتیو و شرکتی بود که در آن «برنده همه چیز را می‌برد». این ترک لیبرالی فردگرایانه از «پیشرفت» به تدریج جای آن ترک از رهایی را گرفت که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکوفا شده و جامع‌تر، ضد سلسله‌مراتبی، برابری طلبانه، طبقه‌محور و ضدسرمایه‌داری بود. وقتی چپ جدید رو به افول گذاشت، نقد ساختاری آن از جامعه سرمایه‌داری کم‌کم محو شد. افکار لیبرالی - فردگرایانه در کشور خود را بازیابی کردند، و بطور نامحسوسی از ارمان‌های «پیشرفت‌خواهان» و به اصطلاح چپ‌ها عقب‌نشینی کردند. با این حال آنچه که معامله را قطعی کرد، تقارن این تغییر و تحول تدریجی با آغاز نئولیبرالیسم بود. گرایش حزبی متمایل به آزادسازی اقتصاد سرمایه‌داری، فمینیسم شرکتی شایسته‌سالارانه که روی «کسب موفقیت» و «شکستن سقف شیشه‌ای» متمرکز بود، را چون همکاری عالی برای خود یافت.

نتیجه همه این‌ها نوعی «نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه» بود که ایدآل‌های بی‌سر و ته‌ای از رهایی را با فرم‌های مهلک مالیه‌گرایی ترکیب کرد. همین ترکیب بود که توسط رأی‌دهندگان به ترامپ تماماً رد و پس زده شد. مطمئناً برجسته‌ترین و مهم‌ترین کسانی که پشت این دنیای جدید جهان‌وطنی متهور جا گذاشته شدند، کارگران صنعتی بودند اما این مشکل شامل مدیران، تاجران خرد و تمام کسانی که به مناطق راست‌بلا و جنوب وابسته بودند و تکیه داشتند و همچنین روستاییانی که به خاطر بیکاری و مواد مخدر نابود شده بودند، نیز می‌شد. برای این افراد و گروه‌ها، آسیب صنعت‌زدایی آمیخته بود با توهین‌های اخلاقیات پیشرفت‌خواهی که به طور عادی آن‌ها را به عنوان عقب‌ماندگان فرهنگی معرفی می‌کرد. رأی‌دهندگان به ترامپ بار د و نفی جهانی‌سازی، جهانی‌گرایی لیبرال مربوط به آن را نیز نفی کردند. برای برخی (اما نه همه) این گام کوچکی بود برای اینکه تقصیر بدترشدن شرایط زندگی‌شان را به گردن طرفداران صحت سیاسی، رنگین‌پوست‌ها، مهاجران و مسلمانان ببندازند. در چشم آن‌ها، فمینیست‌ها و وال‌استریت از یک قماش بودند که که تماماً به شخص هیلاری کلیتون دوخته شده بودند.

آنچه که آن ترکیب پیش گفته را ممکن می‌کرد، فقدان یک گزینه آلترناتیو حقیقی بود. به‌رغم خیزش‌های دوره‌ای همچون تسخیر وال‌استریت که ثابت شد کوتاه‌مدت است، برای چندین دهه در ایالات متحده هیچ حضور و جنبش چپگرایانه بادوامی وجود نداشته است. همچنین هیچ روایت چپگرایانه جامعی نبود که بتواند شکایت برحق و مشروع هواداران ترامپ را با نقدی مفصل نسبت به مالیه‌گرایی از یک سو، و از سوی دیگر با دیدگاهی ضد نژادپرستانه، ضد تبعیض جنسی و ضد سلسله مراتبی از رهایی‌یونند بزنند. پیوندهای بالقوه بین کارگران و جنبش‌های اجتماعی جدید نیز در حال گسست بود. این قطب‌های ضروری برای یک چپ ماندنی و قابل دوام با گسستن از یکدیگر، کیلومترها از هم دور شده و منتظر آن شدند که به عنوان مخالف در مقابل یکدیگر قرار گیرند.

حداقل تا وقتی که برنی سندرز پس از ترغیباتی از سوی جنبش «زندگی سیاهان مهم است»، در مبارزات انتخاباتی مقدماتی عالی خود برای اتحاد آن‌ها تلاش نمود. شورش سندرز با رد عقل سلیم نئولیبرالی حاکم در سمت حزب دموکرات‌ها به موازات ترامپ بود. برنی سندرز همانند ترامپ که تشکیلات جمهوری خواهان را کله‌معلق نمود، به اندازه یک مو از مغلوب نمودن جانشین منتصب او، اما، که ذی‌نقوذان طرفدار آن تمام سطوح قدرت در حزب دموکرات را کنترل می‌کردند، فاصله داشت. در میان آنها، ترامپ و سندرز تعداد زیادی از رای‌دهندگان را به جنب و جوش انداختند. هنگامی که او به سادگی بسیاری از رقبای جمهوری خواه خود، از جمله کسانی که مورد علاقه اهدا کنندگان بزرگ و رهبران حزبی بودند را تار و مار نمود، قیام سندرز به طور موثری توسط حزب دموکرات بسیار کمتر دموکرات متوقف شد. به هنگام انتخابات گزینه چپ سرکوب شده بود. آنچه باقی مانده بود انتخاب ناگزیر بین پوپولیسم ارتجاعی و نئولیبرالیسم پیشرفت خواه بود. هنگامی که باصلاح چپ به هیلاری کلینتون ملحق شد، دیگر کار از کار گذشت.

با این وجود و از این لحظه به بعد، این انتخابی است که چپ باید آن را رد کند. ما به جای پذیرش شرایطی که رهایی را در ضدیت با حمایت اجتماعی قرار می‌دهد و از سوی طبقات سیاسی به ما عرضه می‌شود، باید بکوشیم سرمایه عظیم و رو به رشد انزجار شدید اجتماعی را به سمت رویارویی با نظم فعلی بکشانیم و از این طریق شرایط و مفاهیم را باز تعریف کنیم. به جای کنار هم قرار دادن مالیه‌گرایی به علاوه رهایی در برابر حمایت اجتماعی، باید پیوندی جدید بین رهایی و حمایت اجتماعی در برابر مالیه‌گرایی ایجاد کنیم. در این پروژه، که همان پروژه سندرز را پی می‌گیرد، رهایی به معنای تکرر بخشیدن به سلسله مراتب شرکتی و صنفی نیست، بلکه به معنای نابودی آن است. و موفقیت هم به معنای رشد ارزش سهام یا سود شرکت نیست، بلکه به معنای فراهم آوردن پیش‌نیازهای مادی یک زندگی خوب برای همگان است. در بزنگاه فعلی تنها پاسخ اصولی و برگ برنده‌ای که باقی مانده، این ترکیب است.

من، به شخصه، برای شکست نئولیبرالیسم پیشرفت خواه اشکی نمی‌ریزم. قطعاً، هراس زیادی به خاطر دولت نژادپرست، ضد مهاجر و ضد زیست‌محیطی ترامپ وجود دارد. اما ما باید نه به خاطر انفجارِ درونی هژمونی نئولیبرالیسم و نه متلاشی شدن کنترل‌آهنین کلینتون در حزب دموکرات سوگواری کنیم. پیروزی ترامپ نشانه‌ای بود از یک شکست برای ائتلاف بین رهایی و مالیه‌گرایی. اما ریاست جمهوری او هیچ راه‌حلی برای

بحران‌های فعلی، هیچ نویدی برای یک رژیم جدید، هیچ هژمونی امن و بی‌خطری به دست نمی‌دهد. در عوض آنچه ما با آن مواجهیم، یک وقفه، یک موقعیت باز و ناپایدار است که در آن دل‌ها و ذهن‌ها را می‌توان از روی هوا قاپید. در این شرایط تنها خطر وجود ندارد، بلکه فرصت هم هست: شناس ساختن یک «چپ نو» جدید. سیر حوادث بخشا وابسته به آن است که خودکامی جدی در میان پیشرفت‌خواهانی که در انتخابات از کلینتون پشتیبانی کردند، صورت گیرد. آن‌ها باید این افسانه ارامش‌بخش اما غلط را رها کنند که به «دسته تاسف‌اورها» (نژادپرستان، زن‌ستیزان، اسلام‌هراسان، و همجنسگراهراسان) با کمکی که از سوی ولادیمیر پوتین و اف بی ای دریافت کردند، باختند. آن‌ها باید به گناه خود در قربانی نمودن هدف حمایت اجتماعی، رفاه مادی، و عزت طبقه کارگر به درک کاذبی از رهایی از نظر شایسته‌سالاری، تنوع و توانمندسازی اعتراف کنند. آنها باید عمیقاً در مورد اقتصاد سیاسی مالی‌گرا فکر کنند، شعار «سوسیالیسم دموکراتیک» سندرز را احیا نمایند و معنی محتمل آن در قرن بیست‌ویکم را کشف کنند. بیش از همه ضرورت دارد این نیروها به توده رأی‌دهندگان ترامپ نزدیک شوند، به آن‌هایی که نه نژادپرست و نه متعهد به جناح راست بودند، بلکه خودشان قربانیان یک «نظام فریبکار» هستند و می‌توانند و باید در پروژه ضد نئولیبرالیسم جریان چپ نوشده بسیج شوند.

این بدین معنا نیست که نگرانی‌های موجود در مورد نژادپرستی یا تبعیضات جنسی را خفه کنیم بلکه منظور آن است که نشان دهیم آن ستم‌ها و سرکوب‌های دیرینه تاریخی، امروز و در سرمایه‌داری مالی‌چطور بیان‌ها و زمینه‌های جدیدی پیدا می‌کنند. ما با نفی و پس زدن تفکر کاذب و بی‌حاصلی که بر کمین انتخاباتی مسلط بود، باید گزندها و آسیب‌هایی را که زنان و رنگین‌پوستان از آن رنج می‌کشند، به آن دسته از صدماتی که بسیاری از رأی‌دهندگان به ترامپ تجربه کرده‌اند، پیوند بزنیم. از این طریق جنبش چپ که حیاتی دوباره گرفته است، می‌تواند بستر و بنیانی شود برای ائتلاف جدید و قدرتمندی که متعهد است به مبارزه برای همگان.

**«نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه» وجود نداشت**

نوشته: *جوآنا برنر*



تجزیه و تحلیل نانسی فریزر از انتخاب ترامپ و نقد عمیق وی از دموکرات‌های کلینتونی در مقاله «پایان نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه» حاوی مطالب زیادی قابل قبولی است. اما من مخالف حمله ظریف اما روشن وی به جنبش‌های اجتماعی به عنوان ملازمان ظهور نئولیبرالیسم هستم.

فریزر از یک سو عمدتاً به ما آن چیزی را می‌گوید که از قبل می‌دانیم- نقش شورای رهبری حزب دموکرات کلینتون، رابطه گرم حزب دموکرات و سرمایه مالی، افزایش تسلط فرهنگی نخبگان فن‌آوری، و اتحاد فمینیسم لیبرال و کثرت‌گرایی فرهنگی در سیاست و ایدئولوژی نئولیبرال. همچنین نسخه او برای حرکت به جلو نیز کاملاً اشناست- ایجاد چپ در بیرون از حزب دموکرات به منظور ائتلاف مبارزه بر علیه ظلم و ستم اجتماعی و به چالش کشیدن قدرت سرمایه شرکت‌های بزرگ. بسیاری از ما سال‌ها برای چنین چیزی استدلال می‌کنیم.

از سوی دیگر استدلال فریزر حامل یک سرزنش پنهانی از فمینیسم و دیگر جنبش‌های اجتماعی برای شرکت در آن چیزی است که او «نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه» می‌نامد. او معتقد است که شورش بر علیه نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه موجب پیروزی ترامپ بر کلینتون گشت. فریزر در تغییر تجزیه و تحلیل از تهاجم طبقه سرمایه‌دار که نظم نئولیبرالی را به وجود آورد و در درجه اول مسئول رانش سیاست ایالات متحده به سمت راست است، به تهاجم به «سیاست هویت» در مقابل «سیاست طبقاتی» می‌پردازد. اگرچه او نتیجه‌می‌گیرد که چپ باید ضد تبعیض جنسیتی و ضد نژادپرستی باشد اما تحلیل وی عکس آن را می‌رساند- او به طرز آشکاری به کثرت‌گرایی و تنوع مشکوک است.

فریزر استدلال می‌کند که نئولیبرالیسم «در فمینیسم شرکتی شایسته‌سالارانه که روی «کسب موفقیت» و «شکستن سقف شیشه‌ای» متمرکز بود، همکار عالی خود را یافت». این درست است. اما فریزر این فمینیسم را با کل فمینیسم یکی می‌کند. او ادامه مبارزه توسط فمینیست‌های دیگر را -در اتحادیه‌های کارگری؛ در سازمان‌های دفاع از حقوق مهاجران، عدالت زیست محیطی، و زنان بومی؛ در پروژه‌های مردمی حقوق مدنی و در گروه‌های سازماندهی کارگران ترنسجندر؛ در محیط‌های دانشگاهی، و جاهای دیگر، را در نظر نمی‌گیرد.

در آن جاهایی که سیاستی که او ما را بدان فرا می خواند، در حال حاضر توسعه یافته است. پلت فرم جنبش زندگی سیاهان، که من فکر می کنم آن را باید به عنوان یکی از پیشرفته ترین و فراگیرترین بصیرت های سیاسی که ما تاکنون در ایالات متحده شاهد آن بوده ایم در نظر گرفت، از اندیشه، فعالیت و درس های اموخته شده این جنبش های اجتماعی در سه دهه گذشته نشأت گرفته است.

فریزر خود اذعان دارد که اصطلاح «نئولیبرالیسم پیشرفت خواه» یک ترکیب متناقض است. با این حال او توضیح می دهد که این «نه صرفاً نئولیبرالیسم، بلکه نئولیبرالیسم پیشرفت خواه» بود که سیاست غالب در حزب دموکراتی گشت که رای دهندگان (سفید، مرد) «طبقه متوسط» را رها کرد، کسانی که در نهایت شورش نمودند. او استدلال می کند که نئولیبرالیسم شرکتی به طرز مصیبت آمیزی از «کاریزما»ی جنبش های اجتماعی برای توجیه خود استفاده نمود- با ارائه چشم انداز «جامعه نیک» که مبتنی بر فرصت های برابر در دسترسی به نعمت های یک سیستم کاملاً رقابتی و سلسله مراتبی اقتصادی و سیاسی برای همه بود. فریزر در این بازگویی از جنبش های اجتماعی به طور کامل سه دهه از مبارزه برای تحول نظری و سیاسی جنبش هایی که او از آن ها انتقاد می کند، را پاک می نماید. او با لیبرالیسم شرکتی مانند نماینده همه جنبش ها رفتار می کند، حتی اگر آن چیزی جز یک تحریف نباشد.

در دهه ۱۹۷۰ جنبش های رهایی بخش بر علیه ظلم و ستم، نمود گسترده ای در سیاست داشت. با این حال، سیاست غالب فمینیستی در طی دهه های ۷۰ و ۸۰ نه با فمینیسم رادیکال یا سوسیالیستی تعریف می شد و نه لیبرال فمینیسم کلاسیک. در عوض، سیاست های فمینیستی این دوران با آنچه که من فمینیسم رفاه اجتماعی می خوانم، مشخص می شد.

فمینیست های رفاه اجتماعی با تعهد فمینیسم لیبرالی نسبت به حقوق فردی و فرصت های برابر، اشتراک نظر داشتند، اما از آن فراتر می رفتند. آن ها به دنبال دولتی گسترده و فعال برای رسیدگی به مشکلات زنان، کاهش بار کار دو برابر روزانه، بهبود موقعیت زنان به ویژه مادران در بازار کار، ارائه خدمات عمومی که کار مراقبتی را اجتماعی نماید، و گسترش مسئولیت اجتماعی برای مراقبت (مثلاً، از طریق مرخصی والدین، پرداخت حق الزحمه به زنان برای مراقبت از اعضای خانواده)، بودند.

کسب چنین خواسته هایی، نیاز به رویارویی با قدرت طبقه سرمایه دار داشت. با این حال، زمانی که فمینیسم رفاه اجتماعی در قوی ترین دوران خود در دهه ۱۹۷۰ به سر می بردند، سونامی تجدید ساختار سرمایه داری به وقوع پیوست که دوره جدیدی از حمله به طبقه کارگری که ابزار کمی برای دفاع از خود در اختیار داشت، را به وجود آورد. در زمانی که مردم برای زنده ماندن در این نظم جدید مبارزه می کردند، هنگامی که ظرفیت های جمعی و همبستگی از دسترس دور شدند، وقتی که رقابت و ناامنی کم کم افزایش یافت، دورانی که بقای فردی در دستور روز قرار گرفت، راه برای ورود فمینیسم لیبرال برای افزایش هژمونی نظم نئولیبرالی، به صحنه آماده گشت.

به عبارت دیگر، موج دوم فمینیسم رفاه اجتماعی انقدر هم به عنوان هم قطار پذیرفته نمی شد چرا که آن از نظر سیاسی به حاشیه رانده شده بود.

من کتمان نمی‌کنم که بسیاری از طرفداران زنان و اقلیت‌ها در طبقه متوسط رتوریک و شعارهای خود را در واکنش به مقاومت سیاسی سرسختانه‌ای که با آن روبرو بودند، تغییر دادند. مثلاً، پس از آنکه بیل کلینتون در سال ۱۹۹۶ اصلاحات رفاه اجتماعی را اوراق کرد، شعار اقتصادی «خودکفایی» برای مادران تنها با این امید که بودجه آموزشی، مراقبت از فرزندان و دسترسی به کار با مزد کافی توجیه شود را پذیرفتند. البته در عوض، مادران تنها مجبور به پذیرش کاری نامطمئن با درآمد پایین، و اغلب بدون دسترسی به خدمات همگانی مراقبت از کودکان گشتند. اما همیشه این گفتمان‌ها مورد اعتراض قرار می‌گرفتند هر چند که مخالفین آن‌ها در حاشیه باقی ماندند.

موفقیت‌های مهمی نیز کسب شد-مثلاً سازماندهی زنان رنگین‌پوست، سازمان‌های جریان اصلی طرفدار حق انتخاب [برای سقط جنین]، به ویژه نارال (انجمن ملی برای لغو قوانین سقط‌جنین)، و سازمان فرزندپروری تنظیم شده (تنظیم خانواده)، که به خاطر دفاع از «حریم خصوصی» لیبرال بورژوازی به دفاع از حق سقط جنین می‌پرداختند، به سمت گفتمان‌های «حقوق بازتولید» رفتند که کمتر می‌توان آن را در ردیف ایدئولوژی نئولیبرالی قرار داد. زنان رنگین‌پوست، فمینیسم قانون و نظم که طرفداری از خشونت جنسیتی را تثبیت می‌نمود، را به چالش کشیدند. آنها استراتژی‌های جایگزینی (چون پناه‌گاه‌های باز و عدالت ترمیمی) را توسعه دادند و پیوند خشونت بین افراد و خشونت‌هایی که دولت بر جماعت‌هایشان تحمیل می‌کند، را تحلیل نمودند. (برای نمونه، به وب سایت [incite](http://incite.org)! نگاه کنید).

این حقیقت دارد در صحنه بین‌المللی برخی از سازمان‌ها مانند بنیاد فمینیستی اکثریت (FMF) از مداخله ایالات متحده در افغانستان حمایت کردند. با این حال، گروه‌های به خوبی سازمان‌یافته ضد جنگ فمینیستی (مانند گد پینک و مادره) و دیگر سازمان‌های فمینیستی، سیاست‌های توسعه‌طلبانه نئولیبرالی را طرد و به چالش کشیدند (مانند سازمان محیط زیست و توسعه زنان). جنبش مقاومت انتقادی بسیاری از جوانان را با چشم‌اندازی فمینیستی، ضدنژادپرستانه، و ضدکاپیتالیستی به اعتراض در مقابل دولت کنترل‌کننده دعوت نمودند. برخی از رهبران فعال رادیکال‌ترین جنبش‌های اجتماعی سال‌های اخیر، مانند «زندگی سیاهان مهم است» و «رویاگران»، سیاست‌های خود را از طریق جنبش‌های مخالف متنوع در دانشگاه‌ها یاد گرفتند، جایی که رشته مطالعات زنان سیاست‌های، که تحلیل «تقاطع» خوانده می‌شد را بسط می‌دادند. ظهور اینترنت فضای بزرگتری را برای به چالش کشاندن فمینیسم لیبرال، و ترویج چشم‌اندازهای رادیکال‌تر، ضدشرکتی و فمینیستی باز کرد. همین امر برای بسیاری از جنبش‌های اجتماعی دیگر نیز صادق است.

فریزر استدلال می‌کند که ما باید انتخاب قطبی بین «مالیه‌گرایی-رهایی» و «حمایت اجتماعی» را طرد کنیم. من مطمئن نیستم که این «ما» کیست. بار دیگر، اگر فریزر در مورد فمینیست‌های شرکتی، طبقه سیاسی سیاهان، یا خودفروشان حزب دمکرات صحبت می‌کند، بله باید چنین کرد. اما در واقع، بسیاری از گروه‌ها و سازمان‌ها در طی این مدت در مقابل چنین انتخابی مقاومت کرده‌اند. جریان اصلی فمینیستی و سازمان‌های حقوق مدنی برنامه ریاضت اقتصادی را مثلاً از طریق دفاع از امنیت اجتماعی در مقابل تلاش جمهوری خواهان برای خصوصی نمودن آن، به چالش کشیده‌اند. جریان اصلی فمینیستی همچنان خواهان ادامه گسترش بودجه



مراقبت با کیفیت همگانی کودکان است. بله، آن‌ها اغلب ناموفق هستند. و بله، آن‌ها متأسفانه متکی بر حزب دموکرات طرفدار شرکت‌های بزرگ هستند. و بلی اگر با یک جنبش کارگری تجدید حیات شده متحد می‌گشتند، آن‌ها می‌توانستند موفقیت بیشتری کسب کنند. اما آن‌ها «نئولیبرال‌های پیشرفت‌خواه» نیستند که در عشق فردگرایی رفاقتی گرفتار شده باشند، و آن‌ها همچنان از نظر سیاسی با یک برنامه فمینیستی رفاه اجتماعی مشخص می‌شوند.

فریزر معتقد است، امروز چپ آمریکا به علت آنکه «پیوندهای بالقوه بین کارگران و جنبش‌های اجتماعی جدید نیز گسسته بود»، این قدر ضعیف می‌باشد. البته شکست ایجاد اتحاد بین کارگران و فعالین جنبش اجتماعی منجر به رشد راست شد. اما آیا واقعاً فریزر معتقد است که این امر نتیجه تصمیمات عمدی اتخاذ شده توسط فعالین جنبش‌های اجتماعی بود؟ آن‌ها واقعاً اتحاد با سیاست شرکتی حزب دموکرات را بر اتحاد با کارگران ترجیح می‌دادند؟ یا اینکه شکست در ایجاد چنین اتحادیهایی نتیجه بوروکراتیزه شدن اتحادیه‌ها پس از جنگ دوم جهانی بود، که کارگران را در مقابل تهاجم کارفرمایان بر علیه حقوق و شرایط کاری کاملاً بی‌دفاع گذاشت و یا آنکه مایل به مقابله با کارفرمایان نبود. این جریان در اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و فقط در نتیجه جهانی شدن سرمایه‌داری تشدید شده است. تنها یک جنبش کارگری مبارز، سیاسی و فراگیر که حاضر به چالش کشیدن قدرت شرکت‌های بزرگ است می‌تواند برای ایجاد اتحاد با جنبش‌های اجتماعی علاقه داشته باشد و قادر به فایق آمدن بر اختلافات درونی فراوان طبقه کارگر است.

در شرایط افزایش قدرت سرمایه جهانی شده و تشدید خلع‌بد طبقه کارگر سیاست ایالات متحده به سمت راست رانده شد. اکنون، رهبری بوروکراتیک اتحادیه‌ها هم از درون (مثلاً، توسط رادیکال‌های محلی چون «اتحادیه عدالت اجتماعی» در سانفراتسکو و اتحادیه معلمان شیکاگو که کنترل را به دست گرفتند) و هم خارج (مثلاً از طریق مراکز کارگری چون انجمن پیشرو چین، و یا پروژه‌های جامعه-محور مانند راه نیویورک در بروکلین) به رقابت کشیده می‌شود. و البته، مبارزه برای جنبش ۱۵ دلار و تبلیغات موفق افزایش حداقل دستمزد در بسیاری از ایالت‌ها و شهرها در طی پنج سال گذشته در جریان است.

این نیز درست است که برنی سندرز مردم جدید بسیاری را به فعالیت واداشت، طنین پیام او از نمونه‌های قبلی مقاومت مانند جنبش اکوپای و «زندگی سیاهان مهم است» قدرت گرفت. این چالش‌ها-که توسط فریزر به عنوان «طغیان» رد می‌شوند-عمارت هژمونی نئولیبرالی را ضعیف نموده و شرایط را برای انفجار مبارزه انتخاباتی سندرز آماده کردند.

در نهایت، اگر چه من قطعاً موافق این هستم که رای‌دهندگان سفیدپوست طبقه کارگر طرفدار ترامپ، خشم خود را به لیبرالیسم نخبه‌گرای حزب دموکرات (و نیز مقامات جمهوری خواهی که در انتخابات مقدماتی رد شدند) ابراز نمودند، اما من فکر می‌کنم فریزر تا حدی امتیازهای سفید بودن و مردانگی که در شکل‌گیری و بیان درک و پریشانی آن‌ها نقش داشت، را دست کم می‌گیرد. همان‌طور که دیگر نویسندگان نیز تأکید نموده‌اند، کارگران سیاه و لاتین دلایل زیادی برای مقصر شمردن کلیتون‌ها و همدستان حزب دموکرات داشتند (رفرم رفاه اجتماعی، مجتمع زندان-صنعت، اخراجی‌ها و غیره). با این حال، این فرار طبقه کارگر سفیدپوست

در ایالت‌های چرخشی بود که ترامپ را به قدرت رساند. واضح است که اکثریت کارگران سیاهپوست و لاتین نمی‌توانستند زن‌ستیزی و نژادپرستی شیخ ترامپ را نادیده بگیرند. اما این برای مردان (و زنان) سفیدکارگر امر آسانی بود. پس بیانییم تقابل «سیاست هویت» و «سیاست طبقاتی» را رد کنیم. بیاییم در عوض از کثرت‌گرایی لیبرال و فمینیسم لیبرال انتقاد کنیم، در عین حال بینش سوسیالیست-فمینیستی، ضدنژادپرستانه و ضدسرمایه‌داری را به پیش ببریم. بیانییم شکاف‌های فرقه‌ای که مانع ماست را پشت سر گذاریم و فرصت برای ایجاد یک چپ نو را دریابیم.

## بر علیه نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه، یک پوپولیسم پیشرفت‌خواه نو

نوشته: نانسی فریزر

خوانش جوانا برنر از مقاله من، مرکزیت مشکل هژمونی را نادیده می‌گیرد. نکته اصلی من این بود که سلطه فعلی سرمایه مالی فقط از طریق زور بدست نیامده است بلکه همچنین حاصل چیزی که گرامشی «رضایت» می‌خواند، می‌باشد. من ادعا کردم نیروهایی که طرفدار مالیه‌گرایی، جهانی‌سازی شرکتی، و صنعت‌زدایی بودند موفق گشتند که از طریق ارائه این سیاست‌های آشکار ضدکارگری به عنوان پیشرفت‌خواه، کنترل را در حزب دموکرات به دست گیرند. نئولیبرال‌ها از طریق مزین کردن پروژه خود با اخلاق جهان‌وطنی جدید، بر محور تنوع، توانمندسازی زنان، و حقوق دگرباشان جنسی تمرکز نمودند. آن‌ها با جلب طرفداران این ارمان‌ها یک بلوک هژمونیک جدید را که من نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه می‌نامم، ساختند. من با شناسایی و تحلیل این بلوک هرگز آن طور که برنر مدعی است، قدرت سرمایه مالی را نادیده نگرفتم، بلکه توضیحی برای غلبه سیاسی آن ارائه نمودم.

لنز هژمونی همچنین پرتویی بر موقعیت جنبش‌های اجتماعی در مقابل نئولیبرالیسم می‌افکند. من به جای آنکه به تجزیه و تحلیل اینکه چه کسی تباری نمود، کی همکاری کرد، بر تغییر گسترده در اندیشه، از برابری به شایسته‌سالاری متمرکز شدم. اشباع امواج رادیو تلویزیونی در دهه‌های اخیر در مورد این طرز تفکر فقط فمینیست‌های لیبرال و طرفداران کثرت‌گرایی که آگاهانه اخلاق فردی آن را در آغوش کشیدند را تحت تأثیر قرار ندادند، بلکه بر افراد بسیاری در درون جنبش‌های اجتماعی نیز تأثیر گذاشتند. حتی آن‌هایی که برنر فمینیست‌های رفاه اجتماعی می‌نامد نیز در نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه چیز مشترکی یافتند، و بدین خاطر چشم را بر تناقضات آن بستند. بر خلاف ادعای برنر گفتن چنین چیزی به منظور سرزنش آن‌ها نیست، بلکه برای روشن نمودن اینکه چگونه هژمونی عمل می‌کند-از طریق کشاندن ما-می‌باشد تا اینکه دریابیم چگونه به بهترین وجهی می‌توان ضد هژمونی را ساخت.

ایده دوم استاندارد برای سنجش سرنوشت چپ از دهه ۱۹۸۰ تا امروز ایجاد می‌کند. برنر با بازنگری آن دوره، به بررسی قسمت موثری از فعالیت چپ که هم او و هم من آن‌ها را تحسین می‌کنیم می‌پردازد. اما توجه

به این نکته که این کنشگری و فعالیت هرگز تا سطح یک ضدهژمونی رشد نکرد، چیزی از تحسین ما کم نمی‌کند. به عبارتی، آن نه در ارائه خود به عنوان یک گزینه معتبر در مقابل نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه موفق بود، و نه در جایگزینی دیدگاه آخری با دیدگاه خود، که چه کسی را باید به عنوان «ما» و چه کسی را «انها» در نظر گرفت. برای توضیح این امر نیاز به یک مطالعه طولانی وجود دارد، اما حداقل یک چیز مشخص است: کنشگران چپ‌گرا به خاطر عدم تمایل به چالش صریح روایت‌های پیشرفت‌خواه-نئولیبرال از فمینیسم، ضدنژادپرستی، و کثرت‌گرایی هرگز قادر نبودند که به «پوپولیست‌های ارتجاعی» برسند (یعنی، به سفیدپوستان طبقه کارگر صنعتی دست یابند) که به ترامپ رأی دادند.

برنی سندرز استثنایی است که قاعده را ثابت می‌کند. کمپین انتخاباتی وی، هر چند بی‌نقص نبود، مستقیماً خطوط گسل سیاسی تثبیت‌شده را به چالش کشانید. او با هدف قرار دادن «طبقه میلیارد» به کسانی دسترسی یافت که توسط نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه به حال خود رها شده بودند، جماعت‌هایی را مورد خطاب قرار داد که برای حفظ شیوه زندگی «طبقه متوسط» که سزاوار احترام هستند، به عنوان قربانیان یک «اقتصاد خدعه‌آمیز» مبارزه می‌کنند و می‌توانند با دیگر قربانیان، که بسیاری از آنان هرگز دسترسی به کارهای «طبقه متوسط» نخواهند داشت، هدف مشترکی داشته باشند. در عین حال سندرز تکه بزرگی از کسانی که به نئولیبرالیسم پیشرفت‌خواه متمایل شده بودند را کند. او اگر چه مغلوب کلینتون شد، اما راه یک ضدهژمونی بالقوه را نشان داد: او به جای اتحاد پیشرفت‌خواه-نئولیبرال مایه‌گرایی باضافه‌رهایی، به ما نگاهی اجمالی از یک بلوک جدید «پوپولیستی پیشرفت‌خواه» ارائه داد که رهایی را با حمایت اجتماعی ترکیب می‌نمود.

به نظر من، گزینه سندرز تنها استراتژی اصولی و برنده در دوران ترامپ باقی می‌ماند. من به کسانی که زیر پرچم «مقاومت» بسیج می‌شوند پیشنهاد ضد-پروژه «اصلاح مسیر» را دارم. در حالی که اولی پیشنهاد بسط تعریف پیشرفت‌خواه-نئولیبرالی «ما» (پیشرفت‌خواه) در مقابل «انها» (طرفداران «اسفناک» ترامپ) را دارد، دومی به معنی ترسیم مجدد نقشه سیاسی است-از طریق ایجاد یک هدف مشترک بین همه آن‌هایی که این دولت به آن‌ها خیانت نموده است: نه فقط مهاجرین، فمینیست‌ها، رنگین‌پوستانی که بر علیه او رأی دادند، بلکه لایه‌های طبقه کارگر راست‌بلت (Rust belt) و جنوب که به او رأی دادند. بر خلاف نظر برنر، هدف مضمحل کردن «سیاست هویتی» در «سیاست طبقاتی» نیست. بلکه به وضوح نشان دادن این موضوع است که ریشه مشترک بی‌عدالتی‌های طبقاتی و مرتبه‌ای سرمایه‌داری مالی است، و برای مبارزه بر علیه هر دو آنان باید اتحادی میان آن‌هایی که باید به هم پیوندند، ایجاد نمود.

نانسی فریزر استاد فلسفه و سیاست در مدرسه نو برای تحقیقات اجتماعی است. از آخرین آثار او می‌توان از «سرنوشت فمینیسم: از سرمایه‌داری با مدیریت دولتی تا بحران نئولیبرالی» نام برد.

جوانا برنر نویسنده «زنان و سیاست طبقاتی» است. آخرین مقالات او در نشریات مطالعات سوسیالیستی، ژاکوبن، «در برابر جریان» و لوگوس منتشر می‌شوند.

برگرفته از نشریه دیسنت، بهار ۲۰۱۷

(1) - توضیح مترجم: این مباحثه قلمی شامل دو مقاله از نانسی فریزر و یک مقاله از جوانا برنر است. قسمتی از مقاله اول نانسی فریزر توسط خانم مرجان نمازی ترجمه و در نشریه قلمرو رفاه شماره ۲۱ به چاپ رسیده است. در متن حاضر تا حد ممکن از ترجمه خانم نمازی استفاده شده است.